

مبنای انسان‌شناختی ادبیات تطبیقی

حسن اکبری بیرق

دانشیار دانشگاه سمنان

چکیده

از نظر افلاطون، هر معرفتی به عالم خارج، در حقیقت یادآوری خاطراتی است که در عالم مثل در ضمیر نوع بشر نقش بسته است. روانشناسان شناختی نیز در دهه های اخیر به گونه ای دیگر بر این نظریه صحت نهاده، معرفت انسان و علم او به جهان پیرامونی را در مواقع نوعی تداعی محسوب داشته اند. این مبنای شناختی می تواند رویکردهای تفسیری، تاویلی و هرمنوتیکی را در مواجهه با "متن" بویژه متون مقدس فاخر ادبی تغییر دهد. بدین معنی که اگر بپذیریم که "ما همه ابنای آدم بوده ایم" و به قول مولانا "در بهشت آن لحن ها بشنوده ایم"، که خود، تاییدی است بر نظریه های پیش گفته، پس باید در بکارگیری روش های نقد تطبیقی متون تجدید نظر اساسی کرده و چه بسا مکتب نوینی بر پایه روانشناسی شناختی بنیان نهیم چرا که دیگر جستجوی تاثیر و تاثر متون و فرهنگ ها بر یکدیگر نمی تواند پایه و اساس نقد تطبیقی قرار گیرد.

این مقاله در پی آن است که بر مبنای تعالیم مولوی، نظریه مثل افلاطون و تئوری های جدید انسان‌شناختی و روانشناختی طرحی جدید برای رویکرد های تطبیقی در تفسیر متون پیشنهاد نماید.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، نظریه مثل، روانشناسی شناختی، مولوی